

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره اول - بهار ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۱

ابتکارهای مولوی در ساختن "سازه‌های فعلی نو"، در غزلیات شمس

(ص ۱۳۶-۱۱۵)

احمد حسنی رنجبر^۱، منصوره هوش السادات (نویسنده مسئول)^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۳

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۳

چکیده

آفرینش سازه‌های نوین زبانی، اصلیت‌ترین نیاز هر زبان در روند تحول و تکامل اجتماعی و یکی از مهمترین شگردهای "آشنایی‌زدایی" از کلام است؛ لذا حوزه‌ای مشترک در زبان‌شناسی ساختاری جدید و نقد ادبی فرمالیستی (شکل‌گرایانه) محسوب میشود. امروزه بخش عظیمی از مطالعات ادبی به‌ویژه شعر، در سراسر جهان، جستجوهای صورت‌گرایانه و ساخت‌گرایانه است که منجر به نگرشی نوین در حوزه نقد ادبی شعر فارسی نیز گردیده‌است. شاعران فارسی زبان در قدرت ترکیب‌سازی و یا توجه به آن یکسان نیستند؛ در بین شاعران قرون چهارم تا هفتم، کسانی چون فردوسی، سنایی، خاقانی و نظامی در این زمینه درخشش زیادی دارند ولی مولانا در این عرصه جایگاه ویژه‌ای دارد. تعداد و نوع ترکیبات او در غزلیات شمس در مقایسه با سایر شاعران ترکیب‌ساز، قابل توجه است. در بافت غزلیات او، صدها سازه نو در قالب اشتقاق، ترکیبات، ترکیبات وصفی و اضافی و شبه-جمله‌ها به کار رفته که هرکدام جداگانه قابل تحلیل و بررسی است. همچنین صدها سازه جدید فعلی از قبیل: نمازیدن، دوانه‌کردن، طبل‌خوردن، چشم در عین و عین افتادن و... در غزلیات یافت میشود که بررسی و تحلیل ساختاری آنها موضوع مقاله حاضر است.

کلمات کلیدی: مولوی، غزلیات شمس، فعل قیاسی، فعل مرکب، عبارت کنایی.

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

۳. دکترای ادبیات و زبان فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز mahsad1375@gmail.com

مقدمه

مولوی یکی از شاعران صاحب سبک در زبان فارسی به شمار می‌رود. واژه‌آفرینی یکی از مشخصه‌های بارز سبک او بویژه در غزلیات است. چنان که میدانیم "هر نگرش نوین به جهان درون و بیرون، منجر به خلق زبان نوینی می‌شود." (کلیات سبک‌شناسی، ۱۸) شعر مولانا از اندیشه‌ای والا و عرفانی سرچشمه می‌گیرد و برای بیان آن، به آفرینش صدها سازه نوین زبانی، به ویژه در غزلیات پرداخته است. او در برخی موارد حتی از خلاف‌آمد عادت (هنجارگریزی) نیز بهره گرفته است تا تنگنای موجود واژگان را وسعت بخشد. در میان آثار او، غزلیات شمس نمونه‌ای تمام عیار از جوشش فکر اوست و سرشار از ویژگیهایی که در نقد ادبی جدید ارزشمندند.

"شیوه تحلیل ساخت‌گرایانه آثار ادبی، روابط نزدیکی با زبان‌شناسی ساختاری دارد و کار آن بررسی قوانین ترکیب در هر واحد ادبی اعم از ترکیبات، کلمات و جمله‌های مفرد تا کل متن می‌باشد." (مبانی نقد ادبی، ۲۷۷-۲۸۰) "ساخت‌گرایی حاصل تأثیر دیدگاه‌های زبان‌شناختی سوسور بر فرمالیستهای روسی بود." (پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ۱۳۴-۱۳۵) این دستاوردها، سرنوشت مطالعات ادبی را در غرب تغییر داد و آرای آنان از طریق منابع غربی در بین ادبای مشرق زمین هم رواج یافت و جایگاه والایی پیدا نمود. امروزه کمتر کتابی در حوزه شعرشناسی و نقد ادبی وجود دارد که فصل مشروحی را به این امر اختصاص نداده باشد. یکی از مهمترین نکاتی که فرمالیستها مطرح کردند، **آشنایی‌زدایی** و دو مؤلفه اساسی آن: **هنجارافزایی** و **هنجارگریزی** است؛ یعنی "هر نوع استفاده زبانی که در آن مناسبات عادی و متعارف زبان رعایت نشود." (فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۵۳۹-۵۴۰) در تقسیم‌بندی لیچ **هنجارگریزی** ۸ نوع است که شامل **هنجارگریزی آوایی**، **صرفی**، **نحوی**، **زبانی (واژگانی)**، **سبکی**، **زمانی**، **گفتمانی** و **معنی‌شناسیک** می‌شود. (A Linguistic Guide to English Poetry, 1969, 42-45) این مؤلفه‌ها در اشعار مولوی فراوان است. در بافت غزلیات او، صدها سازه نوین فعلی در قالب فعلهای ابداعی و قیاسی (فندیدن، نمازیدن)، **پیشوندی** (درچغزیدن، فروسکلیدن)، **فعلهای مرکب** (بیان‌رفتن، کشانه‌کردن)، **عبارتها** و **فعلهای مرکب کنایی** (چشم در عین وغین افتادن، از جان برآوردن) و نیز انواع سازه‌های **هنجارگریز** (دستک و پایک زدن، میواستی) به کار رفته است که در این مقاله به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم.

در صرف یا سازه‌شناسی، فعل یکی از اقسام هفت‌گانه یا نه‌گانه کلمه است که شناسنامه یا رکن اصلی جمله است؛ زیرا با توجه به آن جمله‌ها را تعیین و نام‌گذاری می‌کنیم. دستورنویسان قدیمی، فعل را کلمه‌ای دانسته‌اند که "دلالت کند بر حصول معنی مصدر و حدوث آن از ذاتی در یکی از زمانهای سه‌گانه گذشته، حال، استقبال" (دستور زبان فارسی، پنج استاد، ۹۴) تعریف فوق،

جامعیت ندارد؛ زیرا فعلهای اسنادی فقط برای نسبت دادن چیزی به چیزی به کار میروند. دستورنویسان متأخر هر کدام سعی نموده‌اند تعریفی جامع‌تر از فعل ارائه دهند؛ از قبیل: "فعل معمولاً در آخر جمله می‌آید و برخلاف کلمه‌های دیگر صرف می‌شود" (دستور زبان فارسی، انوری، احمدی، ۱۰/۱)، "فعل آن کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته، اکنون و یا آینده" (دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، ۱۷) فرشیدورد در تعریف فعل فقط بر عنصر زمان تأکید دارد (دستور مفصل امروز، ۳۷۶) و وحیدیان-کامیار با کنار گذاشتن تعاریف در حوزه دستور ساختاری، ملاک تشخیص فعل را شناسه و مطابقت آن با نهاد میدانند. (دستور زبان فارسی، ۳۵)

فعل به لحاظ ساختاری به سه دسته ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم می‌شود که دسته اخیر به علت وجود عبارات کنایی، بسیار بحث برانگیز و پردامنه است. تمایل زبان فارسی بیشتر معطوف به فرآیند ترکیب و ساخت فعلهای مرکب است؛ گرچه "این توان بالا در زبان فارسی موجود است که بتوان بیش از چهارده هزار واژه ممکن از ریشه فعلها ساخت که بسیاری از آنها پس از غربالگری واجی خوش ساخت و قابل استفاده خواهند بود." (توانهای بالقوه و بالفعل زبان فارسی در واژه-سازی، ۲۸۶) یعنی "میتوان با افزایش پسوندهای مختلف مصدر به ریشه فعل، صورتهای تازه‌ای از آن پدید آورد؛ از قبیل: زادن، زاستن، زاییدن، زهیدن و یا خفتن، خفتیدن، خوابیدن" (ترکیب در زبان فارسی، ۷۱-۹۸) همچنین جانشین‌سازی قیاسی فرایندی بسیار متداول جهت تولید فعلهای جدید است و زبانهای توانمند امروزی از این شیوه بسیار استفاده میکنند یعنی با استفاده از عناصر واژگانی زبان، از واژه‌های دخیل واژه‌های جدید می‌سازند؛ از قبیل ساختن مصدرهای جعلی با استفاده از "یدن" مثل یونیدن و یا اکسیدن. "باید توجه داشت بعضی صورتهای زبانی که امروز در زبان کاملاً تثبیت شده به نظر میرسند، در زمانهای قدیمتر خود تازه‌سازهای قیاسی بوده‌اند و قبل از پذیرش و تثبیت، دوره‌های تازگی و نوسان خود را گذرانده‌اند و جانشین صورتهای قدیمتر شده‌اند." (زبان و زبان‌شناسی، ۱۶۷-۱۷۵) گرچه امروزه به‌جای استفاده از این شیوه، "بسیاری از فعلهای ساده و صرف‌شدنی خود را نیز به فعلهای مرکب و دست و پاگیر تبدیل کرده‌ایم." (سالهاست که برای مفاهیم جدید واژه نساخته‌ایم، ۴۸)

سازه‌های جدید فعلی در ۳۲۰۰ غزل (بیت ۳۴۰۰۰) شناسایی و با اشعار ۲۱ شاعر برجسته قرنهای چهارم تا ششم (شامل ۲۰ دیوان و ۱۵ منظومه)، مقایسه گردیده‌اند. این شاعران به ترتیب قرن عبارتند از: رودکی، دقیقی، کسایی، فردوسی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری، فخرالدین اسعد گرگانی، قطران تبریزی، ناصر خسرو، ابوالفرج رونی، خیام، مسعود سعد سلمان، امیرمعزی، سنایی، سوزنی سمرقندی، انوری، مجیرالدین بیلقانی، جمال‌الدین اصفهانی، خاقانی، نظامی، عطار و نیز ۳ متن نثر معیار شامل: مجمع‌النوادر عروضی، مقامات حمیدی و کلیله و دمنه. نتایج حاصله با

بهرمندی از لغت‌نامه‌های معتبر به ویژه لغت‌نامه دهخدا و نیز نرم‌افزارهای جامع ادبی، تا حد امکان راست‌آزمایی گردیده‌است.

ابیات انتخاب شده به عنوان شواهد، از کلیات شمس تبریزی مجموعه ۱۰ جلدی (۱۳۶۳) است که در پایان هر بیت، شماره غزل و شماره بیت آن به ترتیب ذکر شده است. در پژوهش حاضر پیرامون غزلیات شمس، علاوه بر ۵۳۰ سازه فعلی نو حدود ۳۷۰ سازه اسمی نو، ۹۵۰ سازه صفتی نو و ۸۰ سازه قیدی نو، در قالب اشتقاقیات (ستمستان، تسخرگاه، هستانه و ...)، ترکیبات (حرف‌پیما، غریب‌اطراف، خوش‌آباد و ...) و نیز ۶۰۰ ترکیب وصفی (اندیشه کژمژ، خیال بادشکل، بهانه‌های زرین و ...) و ۸۰۰ ترکیب اضافی (اوباش خیالات، جهان رنگ و بو، تره‌زار دل و ...) در غزلیات شناسایی و تحلیل ساختاری و معنایی شده‌اند که سازه‌های فعلی آن موضوع مقاله کنونی است. (برای آگاهی از شیوه کار، پیشینه تحقیق و نیز نوآوری‌های اسمی، صفتی و قیدی به مقاله بررسی و تحلیل فرایندهای اصلی لغت‌سازی در غزلیات شمس (سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۹۴، شماره پی در پی ۲۸، مقاله بیست و سوم) در مجله حاضر مراجعه شود.)

فعل‌های ابداعی

مولانا به طور قابل توجهی عناصر واژگانی را در ساخت صورتهای جدید فعلی به کار گرفته است؛ از جمله ساخت مصدرهای جعلی با تکواژ "یدن" و یا ساخت صورتهای جدید گذرا برای فعل‌های ناگذر که جایگزین مناسبی برای فعل‌های مرکب است؛ گرچه بسیاری از این صورتهای فعلی، مورد پذیرش فارسی‌زبانان قرار نگرفته‌است. "غلامحسین مصاحب در دائرةالمعارف فارسی به ساختن واژه‌ها و فعل‌های جدید علمی با استفاده از این روش تأکید دارد؛ مانند اکسیدن و یونیدن" (بررسی و مقایسه برخی فرآیندهای واژه‌سازی در حوزه واژگان فارسی، ۱۳۸۰، ۱۰۲-۱۰۴) فعل‌های ابداعی و قیاسی از قبیل: بنداندن (بستن)، پُردن: (پرشدن)، رَودن (رفتن)، زنجیدن (زنگیدن، نازش به زنگی بودن، زنگی ماندن)، سلفیدن (سرفه کردن)، عویدن (مانند سگ بانگ کردن، عوعو کردن، ساخت مصدر جعلی از عو، بانگ سگان)، غنجیدن: (ناز و کرشمه کردن، از کلمه عربی غنَج، یا غَنَج و پسوند مصدرساز فارسی یدن ساخته شده‌است، نظیر: فهمیدن) قندیدن (شیرین بودن مانند قند، شیرینی نمودن، کنایه از خوش منش بودن)، گنجیدن (گنج شدن، به صورت گنج درآمدن)، نمازیدن (نماز خواندن، عبادت کردن) در شواهد ذیل:

مگر ساقی ببنداید دهانم از آن جام و از آن رطل دمدام
(۱۵۸۵۷/۱۵۰۵)

گر قدحش بدیدی چون قدحش پُردیدی وز کف جام‌بخش او از کف خود برستی
(۲۶۲۸۰/۲۴۸۴)

من کیم؟ غمخوارگی را یافتم من آن خویش (۱۳۲۰۲/۱۲۴۶)	بخت و روزی هرکسی اندر خراباتی زَویِد
که پیش رومی زنجی بزنجد (۷۰۰۹/۶۷۲)	هم از جمله سیه رویست آن نیز
بی‌رنج چه میسُلفی آواز چه لرزانی (۲۷۶۳۸/۲۶۰۶)	هم فرقی و هم زلفی مفتاحی و هم قلفی
تو بازگرد از خویش و روسوی شه‌نشاہ بقا (۲۶۹/۲۳)	ای تن چوسگ کاهل مشوافتاده عوعوبس معو
که ماده‌گرگ با یوسف نغنجد (۷۰۰۸/۶۷۲)	بتان را جمله زو بدرید سربند
ولیکن کان قندی چون نقندد (۷۰۱۵/۶۷۳)	شکر، شیرینی گفتن رها کن
که گنج زر بیارد یا بگنجد (۷۰۱۰/۶۷۲)	قراضه کیست پیش شمس تبریز
چو گبر اسیر بتانی، چو زن حریف نفاسی (۳۲۳۸۶/۳۰۴۵)	بت خیال تو سازی، به پیش بت بنمازی

همچنین **فریباندن** از مصدر فریفتن (۲۳۵ / ۲۱)، **گیراندن** از مصدر گرفتن (۶۲۵۵/۵۹۲) و ... فعل پیشوندی آن است که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته شود. مثل برداشتن، بازداشتن و ... (دستور زبان فارسی، انوری، احمدی، ۱۶/۱) "گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تأثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند؛ مثل افتادن و برافتادن، اما گاهی هیچ معنای تازه‌ای به فعل ساده نمی‌افزایند مثل افراشتن و برافراشتن" (دستور زبان فارسی، وحیدیان، ۵۹) فعل پیشوندی در کتب قدما مثل دستور پنج استاد، و نیز در کتب برخی متأخرین مثل خیام‌پور ذکر نشده و جزء فعل مرکب محسوب شده‌اند: "فعل مرکب، فعلی است متشکل از فعلی بسیط با یک پیشاوند یا یک اسم؛ به عبارت دیگر، فعلی است متشکل از دو لفظ دارای یک مفهوم" (دستور زبان فارسی، خیام‌پور، ۶۹) عمده‌ترین پیشوندهای فعلی عبارتند از: بر (برآمدن)، در (دریافتن)، باز (بازگشتن)، فرو (فرو رفتن)، وا (وا گذاشتن)، ور (ور رفتن)، فرا (فرا گرفتن) و پس: پس دادن (دستور زبان فارسی، انوری، احمدی، ۱۶/۱) برخی از فعلهای پیشوندی نویافته در غزلیات عبارتند از: برتاستن (توانستن)، دریافتن (آمیختن، پیوستن)، درچغریدن: (غم به دل گرفتن، از درون نالیدن)،

درغزیدن (راه رفتن درحالت نشسته با کمک زانو و دست، خزیدن)، فروریزیدن (شکل دیگر از مصدر فرورویختن به معنی پایین ریختن)، فروسنگلیدن (فروگسلیدن، فروگسستن)، وادادن (برگرداندن، منعکس کردن)، وارسیدن (بازگشتن)، وارفتن (باز رفتن، دوباره رفتن، بازگشتن)، واشدن (دورشدن) در شواهد ذیل:

دل را ز حق گر برکنی بر کی نهی آخر بگو	بی‌جان کسی که دل ازو یک لحظه بر تانست کند (۵۶۶۶/۵۳۲)
این دو بسی بشتافته، پیش تو ره نیافته	در نور تو در یافته، بیرون ایوان می‌رود (۵۷۰۱/۵۳۵)
در فنا جلوه شود فایده هستیها	پس نباید ز بلا گریه و در چغزیدن (۲۱۱۲۱/۱۹۹۸)
چون ابردی گریان شدم وز برگ و برعریان شدم	خواهم که ناگه در غزم خوش در قبای آشتی (۲۵۸۸۴/۲۴۵۱)
فروریزید دندانهای گرگان	از آنکه که نمودی مهربانی (۲۸۳۱۳/۲۶۶۹)
چرخ فروسنگل توخوش ننگ فلک دگر مکش	بوک به بوی طره‌اش بر سر آن رسن رسی (۲۶۱۱۹/۲۴۶۹)
واپس جوابم داد او: «نی از تو است این کارما»	چون هرچه گویی و ادهد همچون صدا کهسار ما (۴۶۲/۳۵)
چیست صلاى چاشتگه خواجه به گور می‌رود	دیر به خانه وارسد منزل دور می‌رود (۵۸۵۹/۵۵۲)
چرا به عالم اصلی خویش و انروم؟	دل از کجا و تماشای خاکدان ز کجا! (۲۴۱۱/۲۱۵)
یا عاشق شیدا شو یا از بر ما واشو	در پرده میا با خود تا پرده نگردانم (۱۵۴۸۹/۱۴۶۶)

تعداد ترکیبات شناسایی شده در زمینه فعلهای پیشوندی بر ساخته در غزلیات شمس محدود (۱۵ مورد) و عمدتاً از چهار پیشوند بر (۲ مورد)، در (۴ مورد)، فرو (۳ مورد)، و (۶ مورد) ساخته شده‌اند. برخی از این فعلها در دیوانهای قبلی با معانی دیگری به کار رفته‌اند و در غزلیات شمس با کاربردی

جدید آمده‌اند؛ مانند: وا شدن به معنای باز شدن و برطرف گردیدن که در غزلیات به معنای بازگشتن و دور شدن به کار رفته است.

دستورنویسان زبان فارسی به اتفاق فعل مرکب را فعلی میدانند که از یک مصدر ساده و حداقل یک جزء دیگر ساخته شده باشد؛ در تعداد اجزاء فعل مرکب و نیز راه‌های تشخیص آن اختلاف نظر است؛ انوری و گیوی، فعل مرکب را فعلی دو جزئی میدانند که از یک صفت یا یک اسم، همراه با یک فعل ساده ساخته شود و مجموعاً یک معنی را برساند (دستور زبان فارسی، ۱۶/۱-۱۷) شریعت و وحیدیان کامیار فعل مرکب را متشکل از یک فعل ساده (همکرد) به همراه یک یا چند تکواژ وابسته یا مستقل میدانند. شریعت فعل مرکب را به مقوله‌های دو جزئی، سه جزئی و بیش از آن تقسیم‌بندی نموده است. (دستور زبان فارسی، ۹۷-۹۸) وحیدیان کامیار با ذکر عبارتهای فعلی و کنایی، آنها را زیرمجموعه فعلهای مرکب آورده است "برخی از فعلهای مرکب، عبارتهای فعلی و یا عبارتهای کنایه‌اند؛ مانند: به حرف آمدن و از اعتبار افتادن" (دستور زبان فارسی، وحیدیان، ۵۹-۶۰) لذا فعلهای دو جزئی با کاربرد کنایی نیز فعل مرکب محسوب میشوند. (همان، ۶۱) گر چه به ظاهر شبه مرکب باشند؛ مانند: پر نهادن و جام بردن. در پژوهش حاضر، حدود ۱۲۰ فعل مرکب دو جزئی ذکر و از نظر ساختاری و معنایی تحلیل شده‌اند. فعلهای مرکبی که بیش از دو جزء دارند و در معنای ثانوی و کنایی به کار میروند، جداگانه آورده شده‌اند. فعلهای مرکب از قبیل:

آه دادن: آه کشیدن، کنایه از افسوس و درد خوردن

غم مده و آه مده ، جز به طرب راه مده آه ز بی‌راه بود ، ره بگشای بار بده
(۲۴۲۵۹/۲۲۸۳)

پرنهادن: خفض جناح کردن، کنایه از تواضع و فروتنی، املاک جمع مَلک به معنی فرشتگان

افلاک پیشت سر نهد، املاک پیشت پر نهد دل گویدت: "مومم تو را، با دیگران چون آهنم"
(۱۴۶۴۲/۱۳۸۳)

پوستین گردانیدن: کنایه از تغییر حالت و وضع (نوادر)

عشق گردانید با او پوستین میگریزد خواجه از شور و شرش
(۱۳۲۸۵/۱۲۵۵)

جام بردن در مقابل **سرانجام بردن:** جام بردن کنایه از سرمست شدن از جام وحدت است در مقابل سرانجام بردن که کنایه از نجات یافتن دنیوی یا اخروی است؛ ظاهراً ناظر است به عبارت حلاج در تذکره‌الاولیا (۱۴۵/۲) که او جام به سربریدگان میدهد (در عشق زنده بودن، ۱۱۸۹/۲) هر ترکیب جداگانه یک فعل مرکب است.

جام طرب عام شده عقل و سرانجام شده
از کف حق جام بری به که سرانجام بری
(۲۶۰۰۶/۲۴۶۲)

خیزان کردن: در حرکت آوردن و روانه کردن، به حرکت آمدن و روانه شدن (نوادری)
باد بهار پویان آید ترانه گویان
خندان کند جهان را خیزان کندخزان را
(۲۱۵۶/۱۹۶)

سخن ماندن: سخن را تمام کردن، دیگر چیزی نگفتن، سکه سلطان استعاره از عشق و حقایق
معنوی

نقد سخن را بمان ، سکه سلطان بجوی
آن که چنان می‌رود، ای عجب او جان کیست؟
(۴۹۶۱/۴۶۷)

غصه آشامیدن: کنایه از رنج بردن، غصه خوردن. از فعل آشامیدن در این ترکیب، آشنایی‌زدایی
شده‌است.

گر بشکند این جام من غصه نیاشامم
جامی دگر آن ساقی در زیر بغل دارد
(۶۳۲۰/۶۰۰)

مول مول زدن: کنایه از تأمل و اندیشه کردن. (نوادری) شتاب در بیت زیر به معنی باشتاب است
(اسم به جای صفت)

خواب چون دید خصم بی زنه‌ار
مول مولی بزد شتاب گریخت
(۵۳۲۲/۵۰۱)

مه لافیدن: سخنان بی‌په‌وده گفتن، کنایه از استدلال‌های فلسفی آوردن
گر به خوبی مه بلافید لا نسلّم ، لا نسلّم
کاندرین مکتب ندارد کَرّ و فرّی هر معلّم
(۱۶۵۷۹/۱۵۸۱)

هوا دادن: کنایه از آگاه کردن، باخبر ساختن
گفتم بوی یوسفی، شهر به شهر کی رود
بوی حق از جهان هو داد هوا که همچنین
(۱۹۱۸۸/۱۸۲۶)

با بررسی ۱۲۰ ترکیب نو در حوزه فعل‌های مرکب در غزلیات، موارد ذیل مشخص می‌شود:

• حدود ۸۵ ترکیب فعلی از ۱۲۰ فعل مرکب (معادل ۷۰٪ ترکیبات)، در مفهومی کنایی به کار
رفته‌اند.

• با شناسایی و دسته‌بندی همکردها در فعل‌های مرکب فوق مشخص می‌گردد همکرد "کردن" در
۳۰ ترکیب از ۱۲۰ ترکیب فوق به کار رفته‌است که معادل ۲۶ درصد ترکیبات و بیشترین فراوانی
را دارد. این فراوانی در زبان فارسی ، امری معمول است. (نک: دستور زبان فارسی، انوری،

احمدی، ۲۶/۲) اغلب این همکردها در ساخت فعلهای مرکب در غزلیات به کار رفته‌است؛ همکرد "شدن" ۸ مورد فراوانی، "دادن" ۶ مورد، "بستن" ۵ مورد، "زدن" ۵ مورد، "شکستن" ۵ مورد و "گرفتن" ۵ مورد فراوانی و سایر همکردها نیز از جمله: نمودن، رفتن، کشیدن، ریختن، پیمودن، آوردن، بردن و داشتن هر کدام با ۲ یا ۳ مورد فراوانی ذکر شده‌اند. سایر فعلها در ترکیبات کنایی از قبیل: پشمینه شکافیدن، نکته‌جهاندن، قندچریدن، طبل خوردن، مه‌لافیدن، غصه‌آشامیدن و ... هر کدام یک مورد به کار رفته‌اند.

- بخشی از نوآوریهای مولانا، مربوط به تغییر همکردهاست؛ مانند: "بیان رفتن" (بیان کردن)، "آه دادن" (آه کشیدن)، "حرف پیمودن" (حرف‌زدن)، "گل شکستن" (گل چیدن)، "نادیده‌کردن" (نادیده‌گرفتن) و ...

- برخی از فعلهای ساده نیز در قالب فعلهای مرکب آورده شده‌اند که نوآوری محسوب میشود؛ از جمله: دوانه کردن (دویدن) روش کردن (رفتن)، شکاف کردن (شکافتن)، کشان کردن (کشاندن)، نوش کردن (نوشیدن) و ...

بارتھایعبا کنایی عبارتھای کنایی: منظور فعلھای مرکب کنایی است که "از چند جزء تشکیل شده‌اند و مجموعاً بر مفهومی کنایی دلالت دارند؛ مانند روی در نقاب خاک کشیدن و دست‌خوش اضطراب بودن که خود اقسامی دارند." (دستور مفصل امروز، ۴۱۴) این عبارتھای کنایی یک هسته فعلی در مرکز خود دارند؛ لذا آنها را زیرمجموعه فعل مرکب طبقه‌بندی میکنند. (نک: ص ۶)

ویندفور پس از مرور بر بسیاری مطالعات در زمینه اشکال گوناگون فعل مرکب، تأکید دارد: "بررسیهای یادشده، برخی پیشرفتهایی را که در تحلیل کارکردهای عمیقتر زبان فارسی صورت گرفته، نشان میدهد و در عین حال آشکار میسازد که این شناخت تا چه حد ابتدایی است و چه راه طولانی را باید بپیماییم تا بر راه‌حلهای ساده و عجولانه‌ای مانند گردآوردن این صورتهای پیچیده، تحت عنوان واحدی مانند فعل مرکب، چه به طور پراکنده و چه با تنظیم آنها در فهرستهای مشخص و دقیق، فائق آییم." (Persian Grammar, History and State, 1979, 126)

کنایات و کاربردهای مجازی علاوه بر برجسته‌سازی موجب توسعه سخن میشوند. "انسان با بهره‌گیری از گنجینه اندک لغوی، با پیچ و خم دادن و ترکیب و تغییر گوناگون از پس تفهیم و تفاهم و تفسیر تمامی مسائل پیش‌گفته برمی‌آید" (فرهنگ کنایات، الف) بسامد ترکیبات کنایی در غزلیات در مقایسه با سایر شاعران غزلسرا در آن دوره بسیار زیاد است و از ویژگیهای سبکی مولانا محسوب میشود که در قالب ترکیبات فعلی، ترکیبات صفتی و به صورت محدود در برخی ترکیبات اسمی مثل: آب و خطاب کنایه از قهر و لطف و یا بوالعلی و بوالعلا کنایه از شخص نامعین آمده‌است. در این بخش، ترکیباتی که در دیوان شاعران قبل از مولوی به کار نرفته‌اند؛ مانند: بر سپر افتادن و یا

بسته‌تر از فلابه بودن، به عنوان ترکیبات نو آمده‌است؛ بررسی این موضوع که چه تعداد از آنها بر ساخته‌های مولاناست و چه تعداد برگرفته از آداب و رسوم و کنایات عامه در آن دوره می‌باشد، نیازمند تحقیقی جداگانه است. با بررسی اجزاء غیر فعلی در ۳۱۰ عبارت کنایی یافته شده در غزلیات شمس، ساختارهای گوناگونی مشخص می‌شود؛ از قبیل: "حرف اضافه + گروه اسمی + فعل" (عبارت فعلی)، "مسند (تنها و یا همراه با متمم) + فعل اسنادی"، "مفعول (تنها یا همراه با متمم) + فعل" و ... که با ذکر شواهدی از هر کدام جداگانه بررسی می‌شوند.

• نهاد + فعل (ساده، پیشوندی و مرکب)

حدود ۲۰ عبارات کنایی، دارای ساختار فوق می‌باشند: **با فعل ساده** مانند: پریدن نامه اعمال و گرد و غبار رسیدن. **با فعل پیشوندی** مانند: دهان نکیر و منکر بازماندن و **با فعل مرکب** مانند: برق-زدن هوش و غبار کردن گفت (گفتار) کنایه از ایجاد کدورت و تاریکی در اثر سخن گفتن.

برق زدن هوش: نابود شدن و از بین رفتن هوش و ادراک، معادل پریدن هوش

وقت است که می نوشم تا برق زند هوشم وقتست که برپریم چون بال و پریم آمد
(۶۶۰۴ / ۶۳۳)

پریدن نامه اعمال: کنایه از رسیدن قیامت که نامه های اعمال از چپ و راست فرو می آیند.

چهر روز است و چه روز است؟ چنین روز قیامت مگر نامه اعمال ز آفاق پریده است
(۳۵۶۶ / ۳۲۹)

چرا کردن دل: کنایه از گشایش دل، واردات قلبی

دل تو کرد چرابی به برون ز آخر قالب وگر آن نیست به هر شب به چراگاه چرا شد؟
(۷۹۶۷ / ۷۶۰)

دهان نکیر و منکر بازماندن: مبهوت ماندن نکیر و منکر زیرا مرده‌ای از نزد آنان به جهان زندگان بازگشته است.

شکر از لبان عیسی که بود حیات موتی که ز ذوق باز ماند دهن نکیر و منکر
(۱۱۴۱۰ / ۱۰۸۴)

قبا شکافتن گردون: رسیدن به قیامت، تلمیح به اذا السماء انشقت (انشقاق، ۱) که از نشانه‌های قیامت است.

بگو اسرار ای مجنون، ز هشیاران چه می‌ترسی؟! قبا بشکاف ای گردون، قیامت را چه می‌پایی؟
(۲۶۴۳۷ / ۲۴۹۹)

• نهاد + متمم + فعل

تحلیل ساختاری سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس/ ۱۲۵

نهاد بعضاً با گروه متمم می‌آید و مجموعاً یک مفهوم کنایی را می‌رساند؛ با فعل ساده مانند: تا دامن خندیدن درآعه و چریدن مس از کیمیا و با فعل پیشوندی مانند: دود برآمدن از بینی. تا دامن خندیدن درآعه: کنایه از دریده شدن درآعه (جامه)

گر آن سلطان خوبی از گریبان سر برآوردی همه درآعه‌های حسن تا دامن بخندیدی
(۲۶۷۳۴/۲۵۲۵)

چریدن مس از کیمیا: بهره‌مند شدن مس از کیمیا و تبدیل شدن آن به طلا، کنایه از برخورداری و بهره‌مندی کامل

مشتاب و مرو که کیمیایی تا مس بچرد ز کیمیا سیر
(۱۱۱۷۵/۱۰۵۸)

چشم در عین و غین افتادن: کنایه از سنگینی خواب و مستی و برخاستن حالت تمیز، شاید بدان جهت که «ع» در ابجد ۷۰ و «غ» هزار است و تفاوت آن دو بسیار؛ شاید عین اشاره به خود شخص و غین اشاره به غیبه غیبر است (نوادری) چشم در عین و غین افتادست کار بگذشت از سوال و جواب
(۳۴۴۴/۳۱۵)

دود از بینی برآمدن: کنایه از خشمگین شدن، غمگین شدن ای ز آتش عزم رفتن تو از بینیها برآمده دود
(۷۵۱۳/۷۱۶)

پا به زمین نرسیدن: کنایه از خوشی و اشتیاق بسیار داشتن، بی‌قراری از خوشی و شدت شوق پایم نمی‌رسد به زمین از امید وصل هر چند از فراق توام دست بر سر است
(۴۷۳۵/۴۴۹)

• مفعول + فعل (ساده، پیشوندی و مرکب)

حدود ۱۱۰ عبارات کنایی، متشکل از گروه اسمی در نقش مفعول به همراه فعل است. این گروه بیشترین فراوانی را در عبارات کنایی غزلیات شمس دارند. انواع ساختارها در این گروه عبارتند از: با فعل ساده مانند: چشم آخر را بستن، حدیث نردبان گفتن، سر جنون را خاریدن و قوس خدا یافتن. با فعل پیشوندی مانند: جسم و رسم درنوردیدن و چشم برانداختن. با فعل مرکب مانند: خاک را سبک کردن، روح را صابون زدن بینی جان کشیدن: کنایه از زنده بودن به واسطه روح و جان، خود را وابسته جان دانستن

زنده به عشق سرکشم، بینی جان چرا کشم؟
پهلوی یار خود خوشم، یاوه چرا روم چرا؟!
(۶۳۴/۵۱)

چشم آخر بستن در مقابل چشم آخر گشودن: کنایه از ترک تعلقات و لذات مادی و روی آوردن به نعمتهای حقیقی و پایدار، "چشم آخر کنایه از چشمی است که تنها به دنبال غذا و شکم (لذات دنیایی) است." (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ۱۳۶۲، ۱۲ / ۲۶) و چشم آخر کنایه از چشم آخرین است که نعمتهای پایدار را در نظر دارد.

چشم آخر را ببند و چشم آخر برگشا
آخر هر چیز بنگر تا بگیرد چشم نور
(۱۱۳۵۰/۱۰۷۹)

همچنین فعلهای کنایی: چشم اول را بستن و چشم اول را گشودن (۲۰۸۴۶/۱۹۷۲) و نیز چشم نرگس را بستن و چشم کرکس را گشودن (۲۰۸۴۶/۱۹۷۲) کنایه از غفلت از حقیقت و توجه به مادیات در همین معنا آمده‌اند.

حدیث نردبان گفتن: کنایه از اسرار عشق و قرب الهی را بیان کردن.

ای عاشق آسمان قرین شو
با او که حدیث نردبان گفت
(۳۹۳۶/۳۶۷)

مولانا در مثنوی "کلام خود" و در جای دیگر "پیر" را نردبان آسمان می‌داند:

"پیر باشد نردبان آسمان
تیر، پران از که گردد؟ از کمان"
(مثنوی، ۴۱۲۵/۱۳۷۰، ۶)

خواندن نامه، کسی را: کنایه از آشکار شدن اعمال و اسرار فرد در قیامت به ناخواست او، تلمیح به اسراء/ ۱۳ - ۱۴

گر نامه نمی‌خوانی، خود نامه تو را خواند
ور راه نمی‌دانی، در پنجه ره مانی
(۲۷۳۱۱/۲۵۷۲)

قوس خدا یافتن: کنایه از مؤید به تأییدات الهی شدن، تلمیح به آیه "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ..."
(انفال، ۱۷)

بازوی تو قوس خدا یافت یافت
تیر تو از چرخ برون جست جست
(۵۴۵۰/۵۱۱)

• مفعول + متمم + فعل

حدود ۲۰ عبارت کنایی دارای الگوی فوق می‌باشند که با فعلهای ساده، پیشوندی و مرکب آمده‌اند. با فعل ساده مانند: آتش را به شکل روزن دیدن، آینه در نمد پیچیدن، حوّا را از آدم نشناختن، خار

به زیر دم نهادن، زین بر جنازه نهادن و ... با فعل پیشوندی مانند: کلاه از سر مه برداشتن و با فعل مرکب مانند: دست از دل و جان بیرون کردن.
آتش را به شکل روزن دیدن: کنایه از آتش را مایه‌ی رهایی و نجات خود یافتن، شکل روزن ایهام تناسب دارد زیرا به شکل ظاهری آتش هم اشاره دارد.

پروانه زان زند خود، بر آتش موقد کو را همی نماید **آتش به شکل روزن**
 (۲۱۵۴۴/۲۰۴۳)

پر از پار ندانستن: کنایه از قدرت تمیز و تشخیص نداشتن از شدت وجد و سرمستی
 از خوف و رجا پار دو پر داشت دل من امروز چنان شد که پر از پار ندانم
 (۱۵۶۷۹/۱۴۸۷)

و نیز "در از دار ندانستن" (۱۵۶۷۸/۱۴۸۷) ظاهراً در و دار و یا پر و پار رابطه‌ای با هم ندارند و صرفاً تناسب لفظی دارند.

زین بر جنازه نهادن: کنایه از مردن، حرکت نمودن روح مستقل از بدن
 شداسب وزین نقره‌گین، بر مرکب چوبین نشین **زین بر جنازه نه،** ببین دستان این دنیای دون
 (۱۸۷۱۲/۱۷۸۸)

شما را بی شما خواندن: کنایه از بی خود بودن و خارج شدن از فردیت و انانیت
 شما را بی شما میخواند آن یار شما را این شمایی مصلحت نیست
 (۳۷۱/۳۴۳)

طناب خیمه بر دریا بستن: دریا تصویری پر کاربرد در غزلیات، برای تبیین ناملازمات و نیز عظمت راه عشق است. شاید کنایه از دشواریها و خطرات و یا به تناسب نامحرمان کنایه از نابودی و فنا باشد؛ نظیر بنای چیزی بر آب بودن
 دیده نامحرمان گر دیده بودی عشق را **خود طناب خیمه‌های جمله بر دریاستی**
 (۲۹۶۶۶/۲۷۹۱)

• **حرف اضافه + گروه اسمی + فعل (ساده، پیشوندی و مرکب)**

حدود ۷۰ عبارات کنایی، دارای ساختار فوقند که بعضاً با یک گروه متمم دیگر نیز همراه شده اند و مجموعاً یک مفهوم کنایی را می‌رسانند. برخی از دستورنویسان از جمله انوری و گیوی، به این ساختارها عبارت فعلی می‌گویند؛ "منظور از عبارتهای فعلی، مصدرهای مرکبی است که بیش از دو کلمه‌اند و معمولاً یکی از آن کلمه‌ها حرف اضافه است که در آغاز ترکیب می‌آید؛ از قبیل: از پای در آمدن، برپا کردن، به کارگرفتن و..." (دستور زبان فارسی، انوری، احمدی، ۲۹/۲) جزء فعلی در این

عبارتها به تنهایی معنی نمی‌دهد و یا معنی حقیقی ندارد. گروه اسمی نیز که همراه با حرف اضافه می‌آید؛ مانند "از دست" در عبارت از دست دادن، با گروه متمم متفاوت است. انواع ساختارهای نو در این گروه عبارتند از: با فعل ساده بدون متمم: بر احسن خندیدن، بر سرین خرقه رفتن و بر سپر افتادن، همراه با یک متمم دیگر مانند: از باغی به باغی پریدن، از قرح به فرح رسیدن و با مقنعه در جنگ شدن. با فعل پیشوندی: از جان برآوردن، از خواب و خوردن برآمدن. با فعل مرکب: از سیل عنان کردن، از قدح بالین کردن و از منطق طهارت کردن.

از باغی به باغی پریدن: (با دو متمم) کنایه از انتقال از یک حال به حال دیگر و یا از یک شعر به شعر دیگر

بس کن و پرده دگر زن تا نگردهد کس ملول می‌پر از باغی به باغی این چنین کن شکرپر
(۱۱۲۵۶/۱۰۶۸)

از جان برآوردن: (با فعل پیشوندی) کنایه از کشتن، از جان محروم کردن
هر که را در چشم آرد چشم او روشن شود هر که را از جان برآرد غرقه جانان کند
(۷۸۸۹/۷۵۳)

از سیل عنان کردن: (با فعل مرکب) کنایه از حرکت کردن به تندی سیل، چون سیل عمل کردن
گر آب روح مکدر شد اندر این گرداب ز سیلها و مددهاش خوش عنان کردیم
(۱۸۱۲۳/۱۷۳۱)

بر دهان کسی ده زدن: (با فعل مرکب) با هر دو دست و ده انگشت بر دهان کسی زدن، کنایه از خاموش کردن کسی را به سبب کراهت گفتار (نوادری)
گفت تو را ایم ولیک هر که بگوید ز من شرح دهد از لبم ده بزنش بر دهان
(۲۱۷۹۴/۲۰۶۳)

بر سپر افتادن: (با فعل ساده) کنایه از مردن، جان دادن، ظاهراً بدان مناسبت که کشتگان را به سپر بر می‌گرفته‌اند.

مه با سپر و تیغ شبی حمله او دید بفکند سپر را سبک و بر سپر افتاد
(۶۶۹۰/۶۴۱)

بر سرین خرقه رفتن: بر سر خرقه رفتن، یعنی برخاستن جان همراه با خرقه تن، "سرین تلفظ خراسانی سر است" (در عشق زنده بودن، ۱/ ۶۱۶) استاد فروزانفر در معنی این کلمه تردید دارد و علامت سؤال؟ گذاشته‌است.

تا جانها ز خرقه تنها برون شود تا بر سرین خرقه رود جان با خبر
(۱۱۸۲۰/۱۱۲۰)

برعشرت ننیدن: (با فعل ساده) کنایه از زندگی شاد و خوش داشتن، به عشرت پرداختن
هر جا خیال شه بود باغ و تماشاگه بود در هر مقامی که روم پر عشرتی پر می‌تنم
(۱۴۶۳۳/۱۳۸۳)

به دعا دندان کوبیدن: (با فعل مرکب کنایی) دعا و مناجات نمودن، عجز و لابه به درگاه خداوند.
آن را که بخنداند خوش دست بر افشانند وان را که بترساند دندان به دعا کوبد
(۶۵۱۶/۶۲۴)

در غیب پریدن: (با فعل ساده) به درجات معنوی رسیدن، از مادیات روی گرداندن
در غیب پر، این سو میر ای طایر چالاک‌جان هم سوی پنهان‌خانه روای فکرت و ادراک من
(۱۸۸۹۷/۱۷۹۹)

در یک دم بقا کردن: (با فعل مرکب) در "آن" زندگی کردن، ابن‌الوقت بودن
عالم فناست جمله، در یک دمش بقا کن ماری است زهر دارد، تو زهر او شکر کن
(۲۱۵۰۵/۲۰۴۰)

• مسند + فعل اسنادی

در ۷۰ عبارت کنایی، گروه اسمی در نقش مسند همراه با فعلهای اسنادی: بودن، شدن و هم- معنیهای شدن: گشتن، گردیدن آمده‌است. در برخی از این عبارات کنایی گروه متمم به جای مسند آمده‌است که به آنها متمم اسنادی میگویند؛ مانند: به پای وهم نبودن و در برخی دیگر مسند همراه با متمم خویش مجموعاً یک مفهوم کنایی دارند؛ مانند با جنون و فنون خوش بودن. در برخی از عبارتهای کنایی این گروه، نهاد همراه با مسند و فعل اسنادی مجموعاً یک مفهوم کنایی دارند؛ از قبیل: بیرون در بودن زبان (زبان: نهاد)، و خوش نبودن الله اکبر با سر. شواهدی از این گروه عبارتند از:

از آب جهنم به خیس بودن: (با متمم اسنادی) آمیخته بودن با کیدها و امیال شیطانی، گناه‌آلوده بودن

ای حسد موج زن، بحر سیاه آمدی خشت گل تیره‌ای ز آب جهنم بخیس
(۱۲۹۱۲/۱۲۱۳)

با جنون و فنون خوش بودن: (با متمم و مسند) کنایه از غلبه حال عشق و سکر، "اشاره به ضرب المثل معروف الجنون فنون: دیوانگی انواع و اقسامی دارد" (در عشق زنده بودن، ۱۳۸۷، ۶۰۳/۱)

با جنون تو خوشم تا که فنون را چه کنم؟! چون تو همخوابه شدی بستر هموار مگیر
(۱۱۴۸۷/۱۰۹۱)

بسته‌تر از قلاده بودن: (با متمم و مسند) کنایه از بسیار نزدیک بودن، در این جا نزدیک بودن خدا مورد نظر است که تلمیح به آیه ۱۶ سوره ق دارد: "وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" سر نبرد هر آنکه او سر کشد از هوای تو ز آن که به گردن همه بسته‌تر از قلاده‌ای
(۲۶۰۸۴/۲۴۶۶)

بی‌چانه شدن: کنایه از خاموشی ای ناطقه، بر بام و در تا کی روی؟! در خانه پر نطق زبان را ترک کن، بی‌چانه شو بی‌چانه شو
(۲۲۵۶۲/۲۱۳۱)

بیرون در بودن زبان: (با نهاد و مسند) کنایه از ناکارآمد بودن زبان، یعنی زبان در حوزه امور معنوی ناکارآمد است زیرا رسانگی زبان در قلمرو عالم ماده است و از عهده معانی مربوط به عالم جان بر نمی‌آید.

هست زبان برون در، حلقه در چه می‌شوی در بشکن به جان تو سوی روان روانه کن
(۱۹۱۲۵/۱۸۲۱)

پناه آه بودن: اجابت نمودن دعاهاى بندگان، رفع مشکلات و گرفتاری‌ها این جا پلنگ و آهو نعره زنان که یا هو ای آه را پناه او ما را که میکشاند
(۸۸۶۳/۸۴۷)

خوش نبودن الله اکبر با سر: (با نهاد و متمم و مسند) کنایه از عدم دستیابی به معنویات با وجود دلبستگیهای مادی
الله اکبر تو خوش نیست با سر تو این سر چو گشت قربان الله اکبر آمد
(۸۸۵۲/۸۴۵)

سر از دم مؤخر بودن: (با نهاد و متمم و مسند) ارزش و منزلت نداشتن، سفلگی و بی‌مایگی هر سری کو ز عشق پر نبود آن سرش را ز دم مؤخر گیر
(۱۲۳۳۱/۱۱۶۱)

مرده در قبا بودن: (با متمم و مسند) فاقد عشق و شور و ادراکات روحانی، مرده‌دل، در مقابل زنده در کفن بودن کنایه از زنده‌دل بودن با وجود فنای از خود و برخاستن از تمایلات مادی زاهد چه جوید رحم تو، عاشق چه جوید زخم تو آن مرده‌ای اندر قبا وین زنده‌ای اندر کفن
(۱۸۹۵۵/۱۸۰۴)

تحلیل ساختاری سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس/۱۳۱

مغزها در خمار بودن در مقابل دستها در خمیر بودن: (با نهاد و متمم اسنادی) سرمستی و وجد روح با وجود اشتغال بدن به امور عادی زندگی، نظیر دل با یار و دست در کار. هرکدام از آنها ترکیب کنایی جداگانه‌ای می‌باشند.

عقل تو در بند جان و طبع تو در بند نان
مغزها اندر خمار و دستها اندر خمیر
(۱۱۲۶۳/۱۰۶۹)

• **مفعول + مسند + فعل اسنادی گذرا**

در ۱۰ عبارت کنایی (حدوداً)، مسند همراه با فعلهای اسنادی گذرا به مفعول از قبیل نمودن، ساختن، دانستن و ... آمده‌است؛ مانند: بغداد را همدان کردن، زمین را آسمان کردن و کتف این چنین کردن

زمین را آسمان کردن: کنایه از ظهور انسان که هر دو بعد زمین و آسمان در وجود او به هم آمیخت و یکی شد.

اگرچه یک طرف از آسمان زمینی شد
نه پاره پاره زمین را هم آسمان کردیم؟!
(۱۸۱۱۳/۱۷۲۹)

سخن را زره بر آب دانستن: کنایه از معانی سیال را در قالب مشخص کلمات دیدن، زره بستن آب، استعاره از یخ بستن که در بیت زیر آمدن معانی در قالب کلمات، به آن تشبیه شده است. زره (مسند) با متمم اسم آمده‌است.

زره بر آب می‌دان این سخن را
همان آب است الا شکل چین شد
(۷۰۵۹/۶۷۸)

عقیده را شیرین ساختن: کنایه از اعتقاد مطلوب و درست پیدا کردن، عرفان حقیقی عقیده این چنین سازید شیرین
که من زین خمره شکر بار گشتم
(۱۵۷۹۰/۱۴۹۸)

نان را افیون کردن: کنایه از مست شدن با همه چیز، حتی نان می‌تواند موجب خماری شود. مارا مبین چومستان، هر چه خورم می‌است آن
افیون شود مرا نان، مخموری دو دیده
(۲۵۲۷۹/۲۳۹۳)

هر جزو بدن را کبوتر کردن: کنایه از اوج گرفتن و تعالی با همه وجود، کمال یافتن، یعنی جزء جزء بدنم اوج می‌گیرند و سرمست می‌شوند.
از آن باده که پرّ و بال عیش است
زهر جزوم کبوتر میتوان کرد
(۶۸۹۳/۶۶۰)

برخی ترکیبات کنایی غیرمتعارف در غزلیات مولانا دیده می‌شوند که با ایجاد تغییراتی در ترکیبات آشنای فارسی، و بعضاً عربی، تولید شده‌اند. بخشی از نوآوریها در این زمینه مربوط به آوردن معانی کنایی و یا مجازی جدید برای ترکیبات از پیش موجود است؛ یعنی شاعر برای ترکیباتی که معانی مجازی و یا کنایی خاصی دارند، وجه مجازی و یا کنایی دیگری را انتخاب کرده‌است؛ مثلاً در تفلک خونخواره، خونخواره (کنایه از قاتل و جانی) را در معنای اصلی "جنین که در شکم مادر خون می‌خورد" و یا دل خونخواره را به معنی غم و غصه خور آورده که از خون دل خوردن گرفته شده‌است. بخشی دیگر از این کاربردها، مربوط به آوردن تکواژهای تصریفی و یا اشتقاقی بین ترکیبات است؛ مثل: مستک شدن و یا نالیدن از دستان کسی. همچنین با تفکیک ترکیبات اتباعی مثل کز می‌شد و مژ میشد، عبارات ناآشنایی خلق شده‌است. این کاربردهای غیرمتعارف، از کلام معمولی "آشنایی‌زدایی" میکنند و ارزش ادبی دارند. نمونه‌هایی از این ترکیبات کنایی در حوزه فعلها عبارتند از:

بی‌زیر و بی‌زبر کردن: ترکیب کنایی زیر و زبر کردن، با پیشوند بی همراه و نامتعارف شده‌است.

پیدا بکن که پاکی از کون و پست و بالا
وین خانه کهن را بی زیر و بی زبر کن
(۲۱۵۰۴/۲۰۴۰)

دست و پا زدن: کنایه از دست‌افشانی و پایکوبی که کاربردی جدید است. این ترکیب کنایه از بسیار تلاش کردن و یا جان‌کندن به کار می‌رود که با انتقال به مفهوم جدید، از آن آشنایی‌زدایی شده‌است.

دست او گیرم به میدان اندر آیم پای‌کوب
می‌زنم زان دست با او دست و پای سی‌سیر
(۱۱۲۷۳/۱۰۷۰)

دستک و پایک زدن: عبارت کنایی «دست و پا زدن» با وند تصغیر همراه و نامتعارف شده است.

چو در این حوض درافتی همه خویشت بدوده
بمزن دستک و پایک تو به چستی و شهامت
(۴۲۹۶/۴۰۵)

دو دست شستن از جان با صابون: دست شستن در این عبارت کنایی، در معنی اصلی خود با صابون همراه و ترکیب نامتعارف فوق را پدید آورده و کنایه از جانبازی و سرسپاری کامل است. بیت ایهام تناسب دارد.

چه لاله است و گل و ریحان از آن خون‌رسته در بستان
ببینی و بشوید جان دو دست خود به صابونی
(۲۷۰۵۴/۲۵۵۰)

سرک پیچیدن: ترکیب کنایی سرپیچیدن با افزودن "ک" نامتعارف شده است.

تحلیل ساختاری سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس/۱۳۳

به چشم درد به عیسی نگر اگر نگری **سرک مپیچ** بدان چشم و در خرش منگر
(۱۲۲۵۴/۱۱۵۴)

عمر بخشیدن بی ز شمار و باده بخشیدن بی ز خمار: کنایه از عمر جاودانی و شراب روحانی بخشیدن، آوردن تکواژ بین دو جزء صفت مشتق نامتعارف است و موجب آشنایی‌زدایی از ترکیبات شده‌است.

عمر ببخشم **بی ز شماریت** گر بستانم عمر شماری
(۳۲۲۶۱/۳۰۳۴)

باده ببخشم **بی ز خمارت** گر بستانم خمر شماری
(۳۲۲۶۲/۳۰۳۴)

غم خوردن چو شکر: کنایه از نابودی غم، ایجاد سرخوشی، خوردن در این عبارت کنایی، در مفهوم حقیقی به کار رفته‌است و آشنایی‌زدایی دارد. غم خوردن در کاربرد عادی فعل مرکب کنایی است ولی در این ترکیب، فعل شبه مرکب است.

شادی شود آن غم که **خوربمش چو شکر خوش** ای غم بر ما آی که اکسیر غمانیم
(۱۵۶۵۲/۱۴۸۴)

کتفک زدن: شانه انداختن، بی‌اعتنایی نمودن، عبارت کتف‌زدن یا انداختن با پسوند ک نامتعارف شده‌است.

چند به دل بگفته‌ام: "خون بخور و خموش کن" دل **کتفک همی زند** که تو خموش، من کرم
(۱۴۹۰۵/۱۴۰۷)

کژ شدن و مژ شدن: ترکیب اتباعی کژ و مژ از یکدیگر تفکیک و نامتعارف شده‌است.

چون کشتی بی لنگر **کژ می‌شد و مژ می‌شد** وز حسرت او مرده صد عاقل و فرزانه
(۲۴۵۰۹/۲۳۰۹)

ناله کردن از دستان کسی: جمع بستن دست، ترکیب کنایی "از دست کسی نالیدن" را نامتعارف کرده‌است.

عشق ز زنجیر خویش، جست و خرد را گرفت عقل ز دستان عشق، **ناله کنان**، داد، داد
(۹۳۷۲/۸۸۵)

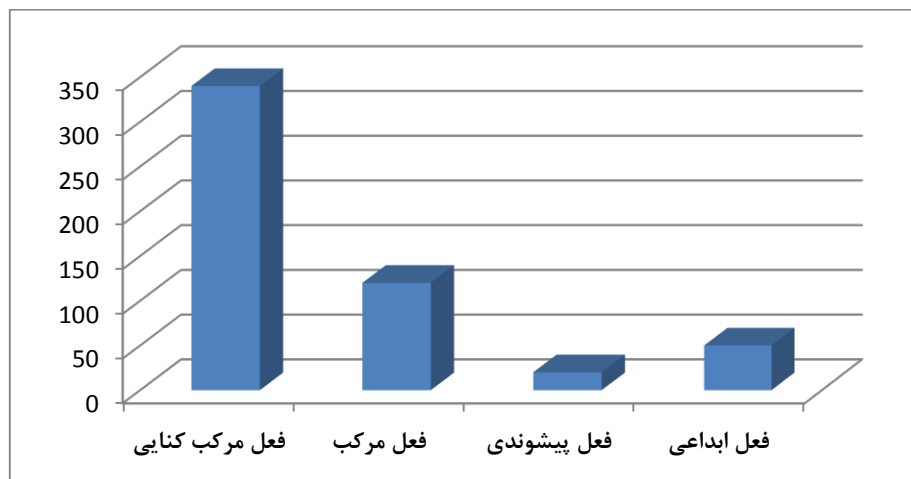
جمع‌بندی و نتیجه‌جمع‌بندی و نتیجه: در این پژوهش حدود ۵۳۰ سازه فعلی نو، شناسایی و تحلیل ساختاری و معنایی شده‌اند که نمونه‌هایی از آن در این مقاله ارائه شده‌است. فراوانی سازه‌های فعلی نو، همراه با ذکر نمونه در جدول ۱ آمده‌است:

ردیف	عنوان	تعداد	نمونه
۱	فعل ابداعی	۵۰	عویدن: عوعو کردن (۲۶۹/۲۳)، نمازیدن (۳۲۳۸۶/۳۰۴۵)
۲	فعل پیشوندی	۲۰	درغزیدن (۲۵۸۸۴/۲۴۵۱)، فروسکلیدن (۲۶۱۱۹/۲۴۶۹)
۳	فعل مرکب	۱۲۰	حرف پیمودن (۲۶۰۹ / ۲۷۶۶۲)، روش کردن: رفتن (۱۱۰۰۵/۱۰۴۴)
۴	عبارت کنایی	۳۴۰	اگر و مگر نبودن (۱۱۸۸۳/۱۱۲۶)، چشم آخر را بستن و چشم آخر را گشودن (۱۱/۱۰۷۹)

جدول ۱- مقایسه فراوانی انواع سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس

با توجه به جدول ۱، بیشترین فراوانی مربوط به فعلهای مرکب کنایی و کمترین فراوانی مربوط به فعل پیشوندی است که با الگوهای ساخت فعل، در زبان فارسی مطابقت دارد. در ساخت فعلهای پیشوندی از ۴ پیشوند بر، در، فرو، وا استفاده شده است. در ساخت فعلهای مرکب در غزلیات همکرد "کردن" در ۳۰ ترکیب از ۱۱۵ ترکیب، به کار رفته است که معادل ۲۶ درصد ترکیبات و بیشترین فراوانی را داراست و با الگوهای ساخت فعل مرکب در این زمینه مطابقت دارد. ترکیبات و فعلهای کنایی کاربرد گسترده‌ای در غزلیات دارند که مجال ذکر تمامی آنها در این رساله نیست. ۴۲۵ ترکیب از ۵۳۰ سازه فعلی نو (۸۰٪ فعلها) کاربرد کنایی دارند که ۸۵ ترکیب مربوط به فعل مرکب (فعلهایی که از یک اسم و یک همکرد ساخته شده است) و ۳۴۰ ترکیب مربوط به عبارتهای کنایی (فعلهای مرکب کنایی که بیش از ۲ جزء دارند) است. ۳۰ مورد نیز مربوط به ترکیبات کنایی نامتعارف است. استفاده گسترده از کنایات در بافت غزل، که مجال بروز زبان شاعرانه و احساسی در آن دوره بوده است، یک ویژگی سبکی محسوب میشود و احتمالاً دلیل آن، بیان اندیشه‌های رازآلود عرفانی در قالب کلمات است؛ به گونه‌ای که برای خواص قابل درک و برای نامحرمان دور از دسترس باشد؛ چنانچه مولانا خود در ابیات زیادی اظهار نموده که ظرفیت الفاظ محدود است و از عهده بیان معانی والا برنمی‌آیند. همچنین برخی از فعلها در کاربردی نامتعارف به کار رفته‌اند که بیشتر مربوط به فرآیندهای واجی و عدم مطابقت فعل با نهاد است و در حوزه هنجارگریزی آوایی و نحوی قابل بحث است. درصد فراوانی انواع ترکیبات فعلی در نمودار شماره ۱ آمده است.

تحلیل ساختاری سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس/ ۱۳۵



نمودار ۱- درصد فراوانی انواع سازه‌های فعلی نو در غزلیات شمس

فهرست منابع

۱. بررسی و مقایسه برخی فرآیندهای واژه‌سازی در حوزه واژگان فارسی، واحدی لنگرودی، محمد مهدی، ۱۳۸۰، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۲. پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ایگلتون، تری، ترجمه عباس مخبر، ۱۳۸۶، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
۳. ترکیب در زبان فارسی، مقربی، مصطفی، ۱۳۷۵، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
۴. توانهای بالقوه و بالفعل زبان فارسی در واژه‌سازی، سعیدی، غلام عباس، ۱۳۹۰، نشریه ادب و زبان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۹۰، دوره جدید، زمستان.
۵. در عشق زنده بودن (گزیده غزلیات شمس)، شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۷، دو جلدی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۶. دستور زبان فارسی (پنج استاد)، قریب، عبدالعظیم، ۱۳۶۵، چاپ دوم، تهران: نشر اشرفی.
۷. دستور زبان فارسی، انوری، حسن / احمدی‌گیوی، حسن، ۲ جلد، ۱۳۸۸، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فاطمی.
۸. دستور زبان فارسی، خیتام‌پور، ۱۳۷۳، عبدالرسول، چاپ نهم، تهران: انتشارات کتابفروشی تهران.
۹. دستور زبان فارسی، شریعت، محمدجواد، ۱۳۷۰، چاپ سوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۰. دستور زبان فارسی، ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۸، تهران: چاپ نهم، انتشارات طوس.

۱۱. دستور زبان فارسی ۱، وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۸۱، چاپ چهارم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی.
۱۲. دستور مفصل امروز، فرشیدورد، خسرو، ۱۳۸۴، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۳. زبان و زبان‌شناسی، ا. هال، رابرت، ترجمه محمدرضا باطنی، ۱۳۷۳، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۴. سالهاست که برای مفاهیم جدید واژه نساخته‌ایم، باطنی، محمدرضا، ۱۳۷۱، ادبستان فرهنگ و هنر، شماره ۲۹، دوره اردیبهشت.
۱۵. فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما، ۱۳۸۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
۱۶. فرهنگ کنایات، ثروت، منصور، ۱۳۷۹، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، گوهرین، سیدصادق، ۱۳۶۲، ۹ جلدی، تهران: انتشارات زوار.
۱۸. فنون بلاغت و صناعت ادبی، همایی، جلال‌الدین، ۱۳۸۸، چاپ بیست و نهم، تهران: مؤسسه نشر هما.
۱۹. کلیات سبک‌شناسی، شمیسا، سیروس، ۱۳۸۸، چاپ سوم از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
۲۰. کلیات شمس تبریزی، مولوی، جلال‌الدین، با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۰ جلد، ۱۳۷۸، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۱. اللمع فی التصوف، سراج طوسی، ۱۳۸۰، ابونصر، با تصحیح و تحشیه رینولد نیکلسون، تهران: نشر جهان.
۲۲. مبانی نقد ادبی، گرین، ویلفرد، ترجمه فرزانه طاهری، ۱۳۷۶، چاپ اول، تهران: نشر نیلوفر.

23- A Grammar of the Persian Language, Jones, Sir William, 1969, London, Oxford University.

24- A Linguistic Guide to English Poetry, Leach, 1969, London G.N, Long Man.

25- Persian Grammar, History and State of Its Study, Windfuhr, G.L, 1979, Mouton, The Hague.